

چپ ایران در راه تبدیل شدن به نیروی اجتماعی چه موانعی پیش روی دارد؟

شیدان وثیق



پرسش و پاسخی با نشریه خاک(*) (بخش سوم)

چپِ رهایی‌خواه، امروزه در همه جا، تنها می‌تواند دست به کار تدارکات نظری و عملی زند. مقدمات، زمینه‌ها و شرایط فرارویی سیاستی دیگر و چپی دیگر را در فرایند جنبشهای اجتماعی و رخدادهایی که ناممکن را ممکن می‌سازند، آماده و فراهم کند.

شیدان وثیق معتقد است: آن فاعل جمعی، انقلابی و دگرگون‌ساز که می‌بایست برانگیزنده‌ی فرایند دگرسانی اجتماعی شود، تنها به صورت لحظه‌ای و ناپایدار - و نه مستمر و پایدار - با برآمدن رخداد‌های بزرگ اجتماعی، شکل می‌گیرد. از یکسو، سیستم موجود قشرهای وسیع اجتماعی در سطح ملی و جهانی را وارد میدان مبارزه‌ی ضدسیستمی می‌کند اما از سوی دیگر فاعل جمعی سیستم‌برانداز سر بر نمی‌آورد. بر نیروهای فعال اجتماعی است که علل مختلف و از جمله جامعه‌شناسانه و اجتماعی چنین کسری یا فقدان را در هر جا به طور مشخص بررسی و ریشه‌یابی کنند.

می‌دانیم که انقلاب همواره در طول تاریخ کار یک اقلیت بوده است، یک اقلیت آگاه و انقلابی. در جهان طی سه دهه گذشته شاهد حوادثی همچون فروپاشی اولین تجربه بزرگ دگرخواهانه در شوروی، جهانی شدن اقتصاد به شکلی گسترده و شتابان، به صدا در آمدن ناقوس پایان تاریخ و برآمدن نظم نوین جهانی بوده ایم.

آیا فکر نمی‌کنید این حوادث موجب: یک- از بین رفتن خواست تغییر بنیادی و استیصال توده‌های وسیع مردمی که همواره به دنبال دگر سازی بودند و دو- بی‌برنامگی انقلابیون و عدم دارا بودن آلترناتیو و استراتژی برای تغییر با رها کردن سنت‌های مبارزاتی گذشته شده است؟ و آیا فکر نمی‌کنید ما با فقدان اندیشه و نیروی انقلابی در قدم اول روبرو هستیم؟

اگر به صورت مشخص تر بخواهیم ایران را مورد بررسی قرار دهیم ، با توجه به بغرنج ها و مشکلاتی که پیش روی چپ بطور عمومی در جهان وجود دارد (شکست افقها و طرحهای پیشین، عدم وجود استراتژی و آلترناتیو عینی و مساله تشکل یابی و فقدان شکلهای نوین سازماندهی عمل جمعی)، در شرایط مشخص ایران این موانع چگونه ترجمه میشوند؟ و علاوه بر آن با در نظر داشتن وجود استبداد شدید داخلی و عدم وجود يك سنت قدرتمند کارگری و احزاب چپ و حتی حداقل فضا برای فعالیت چپ و نیز وجود سنتهای غیراجتماعی و فرقه ای، چپ ایران (انقلابی و غیرانقلابی) در راه تبدیل شدن به نیرویی اجتماعی و با جایگاه تثبیت شده در جامعه چه موانعی پیش روی دارد و چگونه خواهد توانست خود را از آنها برهاند و یا راه درست رهایش از این بغرنج ها چیست؟

شیدان وثیق:

رخدادهای بزرگ اجتماعی برای تغییرات بزرگ اجتماعی همواره به گونه ای امر توده ای بزرگی از مردم بوده است. چنین توده ای، با این که از نظر کمی اقلیتی را تشکیل میدهد، اما اراده و خواست او، در شرایطی، مکانی و لحظه ای از تاریخ و زمان که رخداد اجتماعی فرا میرسد، چه بسا غافلگیرانه و نابهنگام، به اراده و خواست اکثریت عظیم تبدیل میشود و انقلاب را به همراه می آورد. ویژگی انقلابهای اجتماعی و یک تمایز آنها با کودتا ها و عملیات گروه های پیشتاز در همین جا است.

اما فروکش خواست تغییر بنیادین و در همین راستا افول چپ خواهان چنین تغییراتی، چپی که من چپ دیگر یا رهایی خواه می نامم، در جوامع مختلف امروزی محصول عوامل مختلفی است که شما به پاره ای از آنها در طرح پرسشهایتان به خوبی اشاره می کنید. از جمله محصول شکست فاجعه بار سوسیالیسم واقعا موجود در سده بیستم در ایجاد آن جامعه ای است که نوید میداد. با این حال، مشکل اصلی را باید در جایی دیگر نشان داد. در آن جا که امروزه خود تعریف و معنای «چپ»، «سوسیالیسم»، «سیاست» و «تغییر بنیادین» و... دستخوش تغییر و بحران شده اند. به گونه ای که دوباره باید و چه بسا از سر، آنها را بازبینی، بازتعریف و بازسازی کرد.

پرسشی که امروزه، بیش از هر زمان دیگر، خود را با شدت و بغرنجی روز افزون مطرح می سازد، پرسشی که در حقیقت از آغاز پیدایش افکار نوین سوسیالیستی و کمونیستی با نام و نشان مارکس و مارکسیسم

سرشته شده است، پرسش کدام چپ، کدام سیاست، کدام تغییر بنیادین، کدام فاعل جمعی انقلابی و کدام شکل از خودسازماندهی است. در بخشهای پیشین این پرسش و پاسخ به جنبه‌هایی از این مسائل پرداخته‌ام. در این جا به نکات دیگری می‌پردازم که در عین حال پاسخی می‌تواند به پرسشهای جدید شما باشد.

می‌دانیم که جنبش جهانی چپ برآمده از مارکسیسمی که هیچ‌گاه یگانه نبوده است سه سِکانس تاریخی را پشت سر گذاشته است. امروزه هر سه ی‌نها را باید پایان یافته □ تلقی کنیم. سِکانس نخستین را که مارکسی می‌نامیم از مانیفست حزب کمونیست در سال ۱۸۴۸ آغاز و با کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ خاتمه پیدا می‌کند. در این جا، شیوهی «طبقه علیه طبقه» بر اندیشه و عمل چپ مارکسیستی حاکم است. سیاست‌رهای خواه از فرایند مبارزه‌ی دو طبقه‌ی مطلق و آنتاگونیست، پرولتاریا و بورژوازی، از تصرف قدرت سیاسی و دولت توسط طبقه‌ی کارگر صنعتی آگاه و متشکل می‌گذرد. طبقه‌ای که به حکم موقعیت ویژه‌اش در نظام سرمایه‌داری، رسالت نجات بشریت را تا برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و سرانجام امحای طبقات و دولت بر عهده دارد. در سِکانس دوم که سوسیال-دموکراتیک می‌شناسیم، چپ مارکسیستی به سوی ایده‌ی عدم امکان و حتا ضرورت برچیدن نظام سرمایه‌داری روی می‌آورد. در این جا، جمع مالکیت، سرمایه، کار مزدوری، بازار و دولت، به منزله تنها نظم عقلانی، عملی و ممکن بشری به رسمیت شناخته می‌شود. سرانجام سِکانس سوم را که لنینی-استالینی یا به طور عام‌تر سویتیک می‌خوانیم، از انقلاب اکتبر یا تصرف قدرت سیاسی توسط حزب بلشویک در روسیه در سال ۱۹۱۷ آغاز و با فروپاشی سوسیالیسم واقعا موجود در سال ۱۹۹۰ به پایان می‌رسد. در این جا، مارکسیسمی که خواهان محو دولت بود به ایدئولوژی و سیاست حفظ و اقتدار مطلق دولتی بوروکراتیک و پلیسی تبدیل می‌شود. شیوه‌ی حزبی-□ دولتی به جای شیوه‌ی جنبشی می‌نشیند. حزب-دولت به جای طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان و به نام آنها رسالت مسیحایی قیومیت بر انسان‌ها و هدایت جابرانه‌ی امور جامعه در همه‌ی زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را به دست می‌گیرد.

چپ مارکسیستی ایران در متن این سِکانس سوم شکل می‌گیرد. مارکسیست‌های ایرانی از ابتدای تولد تحت تأثیر شیوه‌ی تفکر و عمل بلشویک‌ها که در اوایل سده‌ی بیستم در نوار مرزی شمال ایران فعالیت داشتند قرار می‌گیرند. آنها نیز - از فرقه‌ی کمونیست ایران و حزب توده تا سازمان‌های چریکی، مارکسیستی-لنینیستی و غیره در دهه‌ی ۴۰

و ۵۰ - همگی، به جز شاید گروه خلیل ملکی و برخی محافل مستقل روشنفکری، در منظومه‌ی ایدئولوژیکی، نظری و سیاسی مارکسیسم سویتیک به وجود آمده و رشد می‌کنند.

بدین سان، چپِ دِگر، چه در ایران و چه در جاهای دیگر، ناگزیر تنها می‌تواند در گسست از دو چپ قدرت‌طلبِ توتالیتار و اطلاع‌طلبِ نظم موجود سرمایه‌داری به وجود آید. در هر جا و مکان، در سطح ملی و جهانی، دست به ابداع و تاسیس ایده‌ها، نظریه‌ها، راه‌کارها و اشکال نوین زند. چه سرآغاز چپِ رهایی‌خواه در گذشته‌ی او نیست بلکه پیشاپیش او باید سربلند کند. برای ایجاد چنین چپی البته می‌توان و باید شرط‌بندی و مبارزه کرد، اما برآمدن آن در وضعیت امروز جهانی بسی دشوار و بغرنج است.

این چپ، در فرایند مبارزات و تلاش‌هایش، در درجه اول باید به سه پرسش زیر پاسخ گوید. موانع پیش‌روی او برای تبدیل شدن به نیروی تعیین کننده‌ی اجتماعی در دشواری پاسخ‌گویی به این پرسش‌هاست.

- یکی، مسالهی **تغییر وضع موجود** است. تغییر اوضاع اجتماعی و وضعیت مردم امروزه در گرو حل دو مناسبات سخت پیچیده و سر در گم قرار گرفته است. از یکسو، مناسبات سرمایه‌داری که غالب هستند و عمل می‌کنند خصلت عمومی و جهانی پیدا کرده‌اند و بیش از پیش راه بهروزی و برابری در جوامع را محدود و مسدود می‌کنند و از سوی دیگر با جهانی‌شدن و به هم پیوسته شدن امور اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشورهای مختلف، راه‌حل‌های ملی و محلی به میزانی بی‌سابقه و تعیین کننده، بدون همراهی منطقه‌ای و بین‌المللی، نا ممکن می‌شوند.

تغییر نظم موجود امروزه بیش از پیش در همه‌ی کشورهای جهان و از جمله در جامعه‌ی ایران وابسته به خروج یا گسست از مناسبات سرمایه‌داری در اشکال و درجات مشخص، مختلف و ویژه شده است. این در حالی است که راه‌حل‌های تاکنونی به اصطلاح ضد (یا غیر) سرمایه‌داری از نوع تمرکز مالکیت و اقتصاد در دست دولت (راه حل سوسیالیسم دولتی) و یا اصلاحات رفرمیستی توسط «دولت رفاه» در چهارچوب حفظ مناسبات بازار و سرمایه (راه حل سوسیال‌دموکراتیک)، در هر جا که طی یکصد سال گذشته تجربه شده‌اند، هر دو نشان داده‌اند که نه عدالت اجتماعی، نه برابری و نه بهزیستی برای مردم (حداقل برای بخش عظیمی از مردم) می‌آورند. امروزه پرلیماتیکِ تصاحب جمعی و دموکراتیک نیروهای مولده و کنترل جمعی آن‌ها در اشکالی که نه دولتی باشد و نه خصوصی همواره چون بغرنجی پیچیده بدون پاسخ باقی

مانده است.

در چنین شرایطی و به طور نمونه در جامعه ایران، می‌دانیم که سه اصل جمهوری، دموکراسی و جدایی دولت و دین که ما لائیسته می‌نامیم، اگر چه، بدون تردید، بنیادهایی اساسی آلترناتیو در برابر نظام استبداد دینی کنونی می‌باشند و از این نگاه پیش‌شرط‌های هر گونه تحول و دگرگونی در کشور ما را تشکیل می‌دهند، اما این‌ها همه به تنهایی راه‌حل و پاسخی به چگونگی برون رفت از مناسبات اقتصادی حاکم در ایران که آمیزشی از سرمایه‌داری و اقتصاد رانتی متکی بر دولتی مستبد و فعال‌مایشاست، به دست نمی‌دهند. برای دگرگون ساختن چنین مناسباتی، ما نیاز به ایده‌ها و راه‌کارهایی نوین و بدیع داریم که از هم‌اکنون و نه در آینده‌ای نامعلوم باید در دستور کار نظری و تجربی و مبارزات سیاسی- اجتماعی خود قرار گیرند.

- پرسش دوم در باره‌ی چند و چون نیرویی است که حامل چنین تغییراتی می‌تواند شود. در چپ سنتی، نقش فاعل اجتماعی را پرولتاریا و «حزب طبقه کارگر» ایفا می‌کردند. اما طبقه‌ی کارگر جمعی، صنعتی و مولد یا پرولتاریایی که در مرکز بینش^۱ فرجام‌گرایانه- و مسیحایی قرار داشت و مارکس از آن چون «جنبش اکثریتی عظیم به نفع اکثریتی عظیم» (مانیفست) نام می‌برد، طبقه‌ای که تا نیمه‌ی سده‌ی بیستم بر رسته و نیرویش^۲ افزوده می‌شد، امروز نه تنها رو به تقلیل می‌رود بلکه از انسجام، اتحاد، خودآگاهی و خود- سازماندهی طبقاتی‌اش^۳ کاسته می‌شود. چنین وضعیتی، بیش^۴ از آن که اتفاقی یا گذرا باشد، ترجمان تغییر و تحولات ساختاری و اجتماعی است. به این معنا که تضاد میان کار و سرمایه، یعنی موضوع استثمار سرمایه‌داری در فرایند تولید، اگر چه همواره یک رکن مهم مبارزات طبقاتی و ضد سرمایه‌داری باقی می‌ماند، اما جایگاه انحصاری و سیادت سابق خود از اوایل سده‌ی نوزده تا نیمه‌ی سده‌ی بیست را از دست داده است. امروزه، نه تنها در مراکز بزرگ سرمایه‌داری جهانی بلکه در همه جا، تضاد میان کار و سرمایه در گستره‌ی تولید دیگر تنها عامل کسب خود^۵ آگاهی ضد سرمایه‌داری و تنها محرک تغییر و تحولات و ایجاد جنبش^۶‌های ضدستمی نمی‌شود، اگر چه این عامل اهمیت خود را همواره به مثابه‌ی بخش قابل توجهی از این جنبش‌ها^۷ حفظ می‌کند.

پیش از این در بخش‌های قبلی این پرسش و پاسخ گفتیم که این سلطه‌ی همه جانبه‌ی سرمایه امروزه بر «کلیت جامعه» در همه‌ی ابعاد زندگی فردی، خصوصی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی... حاکم شده است. این سلطه نه تنها بر طبقه‌ی کارگر و در مکان تولید بلکه بر توده‌ی بسیارگونه

و در مکان‌های گوناگون اجتماعی اعمال می‌شود. با این همه اما فاعل جمعی تغییر دهنده سیستم هم چنان شکل نمی‌گیرد و پرسش کدام قشرهای اجتماعی تغییر دهنده و کدام شکل‌گیری نیروها هم چنان بی پاسخ مانده است.

- سرانجام به پرسش سوم در باره‌ی نوع سازماندهی جمعی می‌رسیم. در این جا دو بینش و شیوه‌ی اقتدارگرایانه را همواره تجربه کرده و می‌کنیم. از یکسو، در سیستم‌های مدرن و دموکراتیک کنونی، تحزب به طور عمده به وسیله‌ی گروه‌هایی از نخبگان بورژوازی، متخصصان، کارشناسان و سازندگان «افکار عمومی» چون رسانه‌های عمومی عمل می‌کند. از سوی دیگر، در سیستم و بینش چپ کلاسیک نیز، به همان سان، تنها «افرادی خاص» محدود و معین که خود را صاحب «علم سوسیالیسم» می‌دانند، رسالت رهبری جماعت از طریق فرمانروایی «حزب- دولت» را بر عهده می‌گیرند. این دو بینش در حقیقت از یک سنخ می‌باشند. هر دو از یک خاستگاه واحد مذهبی یعنی از اعتقاد به نقش مهدوی یا مسیحایی نیروی جدا از جامعه، بر فراز آن و حاکم بر آن بر می‌خیزند.

اما در برابر این دو سیستم نظری و فلسفی، ما بینش دیگری را ما قرار می‌دهیم که از یکسو بر قابلیت‌ها و توانایی‌های فاعل جمعی در جنبش‌ها و مبارزات اجتماعی و از سوی دیگر بر فاصله گرفتن از قدرت و دولت و تحزب سنتی تأکید می‌ورزد. نزد این بینش، قابلیت‌ها و توانایی‌ها از آن جا ناشی می‌شوند که جنبش‌های اجتماعی می‌توانند نمونه‌های عالی فضای آزاد، دموکراتیک و پر چالش تبادل و تقابل نظری باشند که در فرایند آن‌ها مبارزه و عمل دگرگشتی اجتماعی با مراوده‌ی فکری و برنامه‌ای آمیزش می‌یابند و خود شهروندان در این فرایند، نقش فاعلان، مبتکران و بازی‌کنان اصلی و مستقیم را ایفا می‌کنند. در یک کلام، مداخله‌گری مستقیم و بدون واسطه، بدون واگذاری، بدون نمایندگی کردن از دیگران و بدون نمایندگی کردن دیگران به جای خود.

از این رو باید در پی اشکال خود سازماندهی دیگری باشیم. اشکالی که هر گونه انحصارطلبی، قدرت‌طلبی و سیادت‌طلبی را رد و مشارکت مستقیم و بدون واسطه‌ی همه‌ی داوطلبان و مداخله‌گران را به صورتی برابری و دموکراتیک تشویق کنند. فعالیت عملی و نظری چپ دیگر در جهت چنین سازماندهی نوین تنها می‌تواند در گسست از تحزب کلاسیک و اشکال سنتی سازماندهی انجام پذیرد. آن گونه سازماندهی مشارکتی و جمعی‌ای که نگاه به تصرف قدرت، تبدیل شدن به حزب- دولت و حاکمیت

بر جامعه را نداشته باشد.

در پایان این پرسش و پاسخ و با سپاس از نشریه خاک در متحقق ساختن آن، از بحث خود چه نتیجه‌ای می‌توانم بگیرم؟ این که امروزه، در برابر شکل‌گیری چپِ دیگر یا رهایی‌خواه، چه در ایران و چه در سایر کشورهای جهان، بغرنج‌های حل نشده‌ای موانع راه می‌باشند. آن‌ها را در خطوط اساسی و در سه پرسش اصلی مورد توجه قرار دادیم: کدام تغییر وضع موجود؟ کدام فاعل جمعی انقلابی؟ و کدام اشکال دگر از خود-سازماندهی؟ برآمدن چپِ رهایی‌خواه وابسته به چگونگی پاسخ دادن او به این پرسش‌ها در گسست از چپِ توتالیتار و چپِ اداره‌کننده‌ی نظم موجود سرمایه‌داری است. اما شکل‌گیری چنین چپی امروز در شرایط فعلی، نیاز به زمان دارد. نیاز به تلاش‌های فراوان نظری و عملی دارد. مهم‌تر از هر چیز نیاز به شکوفا شدن جنبش‌های سیاسی-اجتماعی در نفی نظم موجود و برآمدن رخداد‌های نامترقبه و نابهنگام دارد.

چپِ رهایی‌خواه، امروزه در همه جا، تنها می‌تواند دست به کار تدارکات نظری و عملی زند. مقدمات، زمینه‌ها و شرایط فرارویی سیاستی دیگر و چپی دیگر را در فرایند جنبش‌های اجتماعی و رخداد‌هایی که ناممکن را ممکن می‌سازند، آماده و فراهم کند.

پاریس

۲ ژوئن ۲۰۱۲

(*) <http://khakpress.com>

محیط زیست و جامعه



مرجان والا

“محیط زیست و جامعه” به بررسی نظریات جامعه‌شناسی و تفسیر جامعه‌شناختی از پدیده‌های زیست محیطی می‌پردازد. کتاب در ابتدا به بررسی جایگاه طبیعت یا محیط‌زیست در میان نظریات گوناگون جامعه‌شناسی مطرح می‌پردازد که به عنوان نظریه‌های زیست محیطی شناخته شده

نیستند.

معرفی کتاب

Cudworth, Erika, ۲۰۰۳, Environment and Society, London, Routledge, ۲۳۶ p

کتاب «محیط زیست و جامعه» یکی دیگر از مجموعه کتاب‌هایی است که انتشارات راتلج با هدف بررسی و شناخت محیط زیست در جهان کنونی منتشر ساخته است.

«محیط زیست و جامعه» به بررسی نظریات جامعه‌شناسی و تفسیر جامعه‌شناختی از پدیده‌های زیست محیطی می‌پردازد. کتاب در ابتدا به بررسی جایگاه طبیعت یا محیط‌زیست در میان نظریات گوناگون جامعه‌شناسی مطرح می‌پردازد که به عنوان نظریه‌های زیست محیطی شناخته شده نیستند. این که چگونه جامعه‌شناسی در طول تاریخ خود تلاش کرده است خط مرز دقیقی میان مفهوم طبیعی و اجتماعی ترسیم کند و به همین دلیل برای مدت زمان طولانی محیط زیست در حوزه علوم طبیعی قرار گرفته‌است، در حالی که تمامی مفاهیم و فرایندهایی نظیر سیاست، اقتصاد، فرهنگ و سازمان‌های محیط زیست را سازمان می‌دهند و از آن تاثیر می‌پذیرند.

کتاب در فصل‌های بعدی مستقیماً وارد مباحث زیست محیطی گوناگون می‌شود. نویسنده به بازخوانی نظریاتی می‌پردازد که مستقیماً در ارتباط با چالش‌های زیست محیطی کنونی به وجود آمدند یا رویکردهایی زیست محیطی هستند که به عنوان جایگزین یا مکمل برای نظریاتی مانند فمینیسم و سوسیالیسم شکل گرفته‌اند تا در بستر عدالت زیستی بتوانند راهکارهایی برای از میان بردن نابرابری‌های جنسیتی و محرومیت‌ها به ویژه در کشورهای در حال توسعه ارائه کنند. نویسنده در فصل سوم ارتباط میان جنبش‌های زیست محیطی با جریان‌های سیاسی و پیوند دوگانه آن‌ها با قدرت را بررسی می‌کند. نویسنده در سایر فصول کتاب بحران‌های زیست محیطی نظیر پیامدهای صنعتی شدن و شهرسازی‌های گسترده و تشدید این بحران‌ها در فرایند جهانی شدن را مطرح می‌کند و در نهایت کتاب با بررسی مفاهیم مانند حقوق حیوانات به پایان می‌رسد.

فهرست مطالب

فصل اول: جامعه‌شناسی و محیط زیست.

مقدمه / رویکردهای جامعه‌شناختی / جامعه‌شناسی و محیط‌زیست / توسعه جامعه‌شناسی محیط زیست: چالش "ترس از طبیعت" / طبقه‌بندی بزرگ: جامعه‌شناسی، علم و طبیعت، ساختگرایی اجتماعی / واقع‌گرایی انتقادی / هم- ساختگرایی (Co-constructionism)، آینده جامعه‌شناسی محیط زیست / نتیجه‌گیری.

فصل دو: محیط زیست و جامعه در جامعه سبز و نظریه سیاسی

مقدمه، رویکردهای نظری سبز / بوم‌شناسی عمیق: یک جامعه انسان محور / سلطه انسان بر طبیعت، مدرنیته، پست مدرنیته و بوم‌شناسی عمیق / بوم‌شناسی اجتماعی: استثمار زیست محیطی و سلطه اجتماعی، بوم-سوسیالیسم (eco_socialism): سرمایه‌داری و کالایی کردن طبیعت / فمینیسم بومگرا: ارتباط میان جنسیت و طبیعت / نتیجه‌گیری

فصل سه: مواجهه مسائل زیست محیطی: جنبش‌های اجتماعی و کنش‌های سیاسی

مقدمه / تفسیرهای نظری از جنبش‌های جدید اجتماعی / حفظ محیط زیست به عنوان یک جنبش اجتماعی / اصلاح جامعه: بازی سیاست و مصرف‌گرایی سبز / سازمان‌های جنبش اجتماعی زیست محیطی و کنش مستقیم / نتیجه‌گیری

فصل چهار: محیط زیست، مدرنیته و جامعه: صنعتی شدن و شهرسازی.

مقدمه / جامعه صنعتی: فراتر از طبیعت؟ / جهانی که ما از دست داده‌ایم: محیط زیست یا طبیعت دست نخورده / شهرنشینی به عنوان راهی برای زندگی / سبز شدن محیط زیست شهرها / چالش حومه شهرها / نتیجه‌گیری.

فصل پنجم: جهانی شدن، توسعه و تغییر زیست محیطی.

مقدمه / توسعه، وابستگی و جهانی شدن / فرایند جهانی شدن / جهانی شدن مشکلات زیست محیطی / نهادهای سیاسی جهانی و محیط زیست / شرکت‌های فراملی و بیوتکنولوژی / نتیجه‌گیری.

فصل شش: جامعه، فرهنگ و طبیعت - روابط انسان با حیوانات.

مقدمه / تغییر تاریخی و روابط انسان - حیوان / نظریه‌پردازی معاصر روابط انسان- حیوان / سیاست و حقوق حیوانات / حیوانات به عنوان واحدهای تولید مواد غذایی / حیوانات به عنوان همدم خانگی / سرگرمی

حكم ارتداد



گفتگو با مهرداد درویش پور

حكم ارتداد شاهين نجفی

جامعه شناس و از فعالان جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران در
باره حكم ارتداد شاهين نجفی

http://www.youtube.com/watch?v=9-_71PYy644&feature=share

در باره شخصیت کاریزماتیک خمینی



گفتگوی مهدی فلاحتی با مهرداد درویش پور و رضا علی جانی

صدای امریکا

برای دیدن این برنامه به پیوند زیر نگاه کنید

<http://www.youtube.com/watch?v=Rcvu67X1VUg>

اعلام موجودیت

جنبش جمهوری خواهان دموکراتیک و لائیک ایران – بخش بلژیک – اعلام
موجودیت می کند

در نخستین برنامه همگانی ما

آقایان:

فرهنگ قاسمی در باره ضرورت همبستگی جمهوری خواهان لائیک و سکولار
ایران

هدایت متین دفتری در باره تاریخچه لائیسیته و اندیشه جدایی دین و
دولت در ایران

سخنرانی خواهند کرد.

این برنامه بطور مستقیم از اتاق پالتاکی « جمهوری ایران » پخش
خواهد شد.

زمان برنامه : ساعت ۱۹ روز آدینه ۸ ژوئن ۲۰۱۲

نشانی برنامه:

Campus de la Plaine ULB (accès ۲)

Avenue Arnaud Fraiteur – ۱۰۵۰ Bruxelles

Metro: Delta

Bus: ۷۱/۷۲

Tram: Général Jacques

ورودی ۵ ارو

email: republique.iran@gmail.com

پاس دوستی

هوشنگ کشاورز صدر



به مناسبت سالمرگ محمود توکلی، روشنفکر تنها

«... هیچ انسان شریف و آزاده به تسلط سیاستهای خارجی بر کشور خود تسلیم نمی شود، خواه این سیاستها دوست ملت ایران تلقی شوند، خواه دشمن. یوغ در هر صورت یوغ است، چه نرم، چه خشن، چه سبک، چه سنگین، تضعیف حاکمیت ملی به هر حال خیانت است.»

یادداشت: پاس دوستی بمناسبت سالهاییست که نگارنده این سطور در دوران دانشجویی در کتابخانه مجلس سنا کتابدار بودم؛ ۱۳۳۵، و محمود توکلی در تندنویسی همان مجلس اشتغال بکار داشت. آشنائی با وی که اغلب اوقاتش در کتابخانه می گذشت، اندک اندک به دوستی عمیقی انجامید و این دوستی اعتمادی به همراه آورد که مراوده ما را به خارج از محیط کار کشاند.

او چپ، منتقد و اخراجی حزب توده بود و من ره رو راه مصدق و نهضت ملی بودم، او با آنکه هنوز جوان بود، کولباری از تجربه عملی بر پشت داشت و در عین حال غرق در واریسی آن تجربه. من بسیار جوان بودم و بسیارتر از جوانی آرمانخواه.

دو سالی بود که دولت مصدق و جنبش ملی ایران به تیغ کودتا مثله شده بود. تمامی سازمانها، احزاب و گروههای سیاسی و از جمله حزب توده، یا متلاشی شده یا در حال تلاشی بودند. اعدام در پی اعدام، از وزیرخارجه گرفته تا ارتشی و کارگر دیری نپائید که گفتگوی ما از حاشیه این مقولات آغاز شد و رفته رفته با حضور، دو دوست دیگر- یکی دانشجوی برجسته فلسفه دانشگاه تهران و دیگری دانشجوی دانشسرایعالی تهران- به جمع کوچکی بدل شد که زمینه اصلی گفتگوهایمان رابطه جنبش چپ و نهضت ملی بود. این گفتگوها قریب یکسال ادامه داشت ۳۹-۱۳۳۸، با اینهمه آنچه محمود توکلی از حاصل تجربه اش با ما در میان گذاشت برایم بسی گرانبها بود. بنا براین، نوشته حاضر نه تنها پاس دوستی است بل سلامی است به «صداقت» و

«شجاعت»، صفاتی که محمود واجد آن بود، صفاتی که بویژه امروزه روز بیش از هر زمان دیگر ضرورت مبرم عمل سیاسی در میهن ماست.

تلاش، ایثار و تنهائی

محمود توکلی، روشنفکر و مبارز پاکباز جنبش چپ ایران، روز ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۶ خورشیدی بعد از سالهای دراز بیماری در انزوا و تنهائی مطلق زندگی را به پایان برد.

او در سال ۱۳۰۶ یعنی در سالهای آغازین تشکیل سلسله پهلوی در روستای دارستان، رودبار گیلان متولد شد. دوره مکتب و دبستان را در زادبومش رودبار گیلان تمام کرد و سپس در دبیرستان نظام که آن روزها یکی از مدارس و مراکز آموزشی «مدرن» کشور بود به تحصیل پرداخت. این مرکز آموزشی یکی از نخستین اقدامات و تدابیر پی ریزی ارتشی نوین برای ایران بود که بعد از استقرار نظام مشروطه، در سال ۱۲۹۶ شمسی به ابتکار و همت حسن پرنیا (مشیرالدوله) در پیروی از مدرسه نظام سن سیر فرانسه تأسیس شد. محمود توکلی انسانی وقت شناس، منضبط و با وسواس و دقیق بود که بمناسبت از سر طنز یا جد این خصوصیات را به تربیب در مدرسه نظام نسبت میداد. او بعد از پایان مدرسه نظام، وارد دانشکده افسری میشود، هنوز دانشکده افسری را تمام نکرده است که سلطنت مطلقه رضا شاه، با اشغال ایران در جنگ دوم جهانی، سر می آید.

با فرو ریختن دیوار استبداد و اختناق، جامعه ایران دستخوش تحولی بزرگ میشود و شبحی از مطالبات اجتماعی ناشی از دستاوردهای به یغما رفته دوران نخست مشروطه، فضای ایران را فرا میگیرد، جامعه چشم بر احیای حقوقی دوخته است که با حدوث انقلاب مشروطه متولد شدند و به مدتی کوتاه اما پربار مرعی بودند و مردم هنوز چشم به «آزادی» نگشوده بودند که به اصطلاح «مصلح مقتدری» از راه رسید و بدین ترتیب ۲۰ سال راه بر اندیشه آزاد و تبادل آن بسته شد، بقول مخبرالسلطنه هدایت (طولانی ترین نخست وزیر دوران رضا شاهی)، کلاه ها به سرعت عوض شدند اما زیر کلاه ها امکان و شرایط مناسب «تغییر» را نیافتند، حال آنکه ما قبل از تغییرات ظاهری و به تعبیری «مستفرنگ» شدن، محتاج و نیازمند تغییرات پایه ای و فرهنگی بودیم و این مهم میسر نبود و نیست، مگر در سایه آزادی و باز هم آزادی. پس با مدد گرفتن از تمثیل معروف «آش و کاسه» ناچاریم بپذیریم که آش همان آش ماند، تنها کاسه عوض شد.

باری طرح مطالبات اجتماعی مردم، زمینه ساز منازعات اجتماعی گردید که تا به امروز میان قدرتمندان حاکم از یکسو و مردم از سوی دیگر تداوم یافت. عرصه این کارزار که به لحاظ زمانی سده ای را شامل است، قربانگاه بسیاری روشنفکران، آزادیخواهان و مبارزان راه آزادی و در نهایت صاحبان اندیشه و تفکر بوده است.

محمود توکلی یکی که نه نخستین و نه آخرین قربانی این پیکار پرفراز و نشیب است. بدیهی و امری اجتناب ناپذیر است که در غیبت «آزادی» هر روز و هر روز بر شمار قربانیان جستجوگر راه آزادی و بهروزی مردم افزون و افزون میشود.

او یعنی محمود توکلی به زمانی که هنوز دانشکده افسری را به پایان نبرده و دانشجوی جوانی بیش نیست به هوای تحقق نظامی منبعث از عدالت و حقوق انسانی، همچون بسیاری از روشنفکران دیگر رو به حزب توده که در آن روزگار ماوای سازمان یافته عدالتخواهان چپ است میآورد. نخستین اقدام عملی وی همراهی با افسران جوانی است که به قصد کمک به فرقه دمکرات آذربایجان و کردستان راهی آن دیار میشوند. به کردستان میرود و هنوز گرد راه از جامه نتکانده است که آمیختگی نفت و سیاست و سپس فرمان جهان مطاع ویساریویویچ استالین صدر حکومت شوراهای! به همه چیز پایان میدهد.

اکنون یک سالی است که «محمود» کوهها و دشتهای کردستان را پرسه میزند، دیگر کار پایان یافته و اجبار جلای وطن فرا رسیده است.

او و برخی از افسران جوانی که هم سرنوشت بودند پناهندگی به کشور عراق را به پناهندگی به کشور شوروی ترجیح می دهند و یا ناچار به انتخاب آن می شوند، بنا براین با تحمل مصائب و مشقت بسیار راهی عراق میشوند.

محمود توکلی جوانترین فرد گروه نه نفره (۱)، افسران پناهنده به عراق است که روز ۲۶ فروردین ۱۳۲۶ خورشیدی وارد عراق میشوند، اسلحه و درخواست پناهندگی سیاسی خود را به نخستین پاسگاه مرزی عراق تسلیم می کنند، یک شب را در پاسگاه ژاندارمری مرزی عراق سر می کنند و بامداد آنها را با دستبند از طریق کرکوک روانه زندان موقت عراق و سپس به زندان پادگان نظامی ابوغریب تحویل میدهند. (۲)

آنچه از نوشته مرتضی زربخت یکی از ۹ افسر پناهنده به عراق برمیآید و آنچه راه و رسم سیاسی بعدی محمود توکلی حکایت می کند،

نخستین جوانه های شک نسبت به حسن نیت دولت شوروی و کارکرد انترناسیونالیسم واقعا موجود جهانی، در محمود توکلی قبل از پناهندگی به عراق جوانه میزند، تا جائیکه در میدان مرکزی شهر مهاباد ضمن بحثی که میان رفقای افسرش جریان دارد آشکار و صریح از سیاست دولت شوروی و مواضع سیاسی استالین انتقاد می کند و کار را بقول رفقای خود به هتک حرمت استالین می کشد، حرفی که از نظر اردوگاه سوسیالیزم آن روز گناهی نابخشودنی تلقی میشد که لاجرم جزای خاطی و گنه کار چیزی بجز ارتداد جاودانه اجتماعی نبود. محمود نیز به سبب این گناه مورد انتقاد و سرزنش سخت و جدی دیگر رفقایش قرار می گیرد تا جائیکه قطع این بحث و سکوت را در آن شرایط بر ادامه آن مرجح می بیند- رجوع کنید به زربخت، خاطرات ص ۱۲۶.

«محمود دیگر اعتقادش شکسته شده بود ... اعتقاد جزمی، چیزی است که به این سادگی از مغز آدم بیرون نمی آید، باید تجربه کرد قدم به قدم تا به نتیجه رسید...»

توکلی آدم مخصوصی بود که خیلی زود به اصطلاح دو زاریش افتاده بوده، او در همان دوره آدم اندیشمند و مستقلی بود. افکاری روشن داشت و خیلی بیشتر از ما می دانست و خیلی مسائل را درست استنباط می کرد، با اینکه سن ما از او بیشتر بود به اندازه او درک نمی کردیم ... همانجا ص ۱۲۶ و ۱۶۴.

محمود توکلی و سایر افسران توده ای ۳ سال در زندانهای عراق سر می کنند تا عاقبت بر طبق قرارداد استرداد مجرمین سیاسی میان دولت ایران و دولت عراق اوائل سال ۱۳۲۹ خورشیدی تحویل دولت ایران می شوند و بعد از مدتی بازداشت در زندان دژبان، به محاکم نظامی سپرده میشوند. بعد از اتمام کار بازپرسی سه تن از افسران که جزو افسران فراری محسوب نمیشدند، قرار منع تعقیب می گیرند. محمود توکلی که دانشجوی فراری دانشکده افسری بود، همچون بقیه افسران تحویل دادگاه میشود. رأی نهائی دادگاه برای این افسران از حبس ابد تا زندانها کوتاه مدت است. محمود توکلی بدلیل اینکه هنوز دانشجوی دانشکده افسری بوده و قبل از فرار از دانشکده هنوز درجه افسری نگرفته است با احتساب زندانهای عراق تبرئه میشود.

آنچه از حال و هوای دادگاه میدانیم عمدتاً به یادمانده های مرتضی زربخت افسر سازمان نظامی حزب توده مربوط میشود. مدافعات توکلی در دادگاه نه دفاعی فردی که بحثی است در ریشه نابسامانی ایران و نقش

انگلیس بطور اعم و شرکت نفت بعنوان جلوه بارز استعمار بطور اخص کشورماست، از نوشته زربخت میخوانیم «... او (محمود) در آن جلسه دادگاه بلند شد و بدون اینکه از قبل مطلبی نوشته باشد، شروع کرد به سخنرانی و مضمون کلی حرف های او این بود: تمام بدبختی های ملت ایران از تسلط دولت انگلیس و شرکت نفت می باشد ... ، دفاع مفصل توکلی مرا که جزء متهمین بدم سخت تحت تأثیر قرار داد ... زربخت، ص ۱۶۳».

تاریخ این وقایع قرین است با آغاز تحولات سال ۱۳۲۹ که می تواند نقطه عطفی در تغییرات بعد از وقایع شهریور ۲۰ یعنی اشغال ایران باشد. در این سال سپهبد حاجعلی رزم آراء رئیس مقتدر ستاد ارتش است، مقامی که نه تنها بر همه ارکان ارتش مسلط است بلکه مداخله گر جدی در امور سیاسی کشور و صاحب طیف گسترده ای میان رجال سیاسی و صاحب نفوذ در عشایر و قبایل است. در ظاهر مطیع شاه است ولی عملاً عنصر تعیین کننده در ارتش است. او در اندیشه پرواز بلندی است و در این راه حمایت سیاستهای خارجی را نیز پشتوانه دارد.

در همین زمان انتخابات دوره ۱۶ قانونگذاری مجلس شورای ملی در شرایطی سخت متشنج در شرف انجام است. این مجلس یعنی مجلس ۱۶ باید تکلیف نفت و شرکت آن که در حقیقت از حمایت عملی و علنی دولت انگلیس برخوردار است روشن کند. مصدق و تنی چند از بنیانگذاران جبهه ملی ایران بعد از یکبار انحلال انتخابات تهران، در انتخابات مجدد آن به همت مردم به مجلس راه می یابند. برنامه نخستین مصدق و نمایندگان جبهه ملی فیصله کار نفت بود. طرح شعار درست مسئله نفت، انبوه جامعه شهری از روشنفکران تا پیشه وران و ... را به نهضت ملی پیوند زد.

باز در همین زمان یعنی ۱۳۲۸ نیروی دیگری که در عرصه سیاست و اجتماع حضور داشت حزب توده بود که بصورت مخفی فعال بود. به احتمال قریب به یقین این حزب در این زمان نیرومندترین دوران حیات خود را از نظر کثرت اعضاء و قدرت سازمانی می گذراند. (دوران اختفاء حزب توده به تیراندازی به شاه در دانشگاه تهران به بهمن سال ۱۳۲۷ برمیگردد).

محمود توکلی بعد از رهائی از زندان و دادگاه مجدداً به حزب توده می پیوندد و در تشکیلات غیر نظامی حزب به فعالیت می پردازد. این پیوست، اما صرفنظر از نگاه منتقدانه به تجربه گذشته، حاوی بینش برخاسته از جامعه متحول ایران و مبارزات مردم حول مسئله اساسی

روز یعنی نفت و استعمار انگلیس است، از این نظر مردم ایران با سه جبهه روبرو بودند.

در یک جبهه مصدق در مقام رهبری جبهه ملی و جنبش نفت، تنها راه احقاق حقوق ملی و گسستن زنجیر استعمار انگلیس را در «ملی کردن صنعت نفت» در سراسر کشور می‌شناخت و این شعار را از صحن پارلمان به خیابان و حتی خانه های مردم کشیده بود.

در جبهه مقابل، دربار، ارتش و سازمانهای وابسته به نظام سیاسی ایران قرار داشت. این جبهه در همکاری تنگاتنگ با دولت انگلیس بعد از رد قرارداد گس- کلشائیان و با توجه به مبارزات روز افزون مردم و با در نظر گرفتن تحولات جهانی مجبور شدند، گامی عقب نشیند و با وعده افزودن مقدار ناچیزی به سهم ایران از درآمد نفت، آتش مبارزه یکپارچه مردم را خاموش کنند. حال آنکه مصدق در مقام رهبری جنبش نفت بر آن بود تا مردم ایران بعد از یک قرن مالک مطلق ثروت نفت خود گردند، هیچ قید و شرطی پذیرفتنی نبود، او مکرر در مکرر معنای ملی شدن صنعت نفت را به مردم گوشزد می کرد و تأکید داشت که ملی شدن صنعت نفت راه تملک مردم بر منابع استخراج شده و استخراج نشده نفت در سراسر کشور ایران است.

جبهه سوم در مبارزات نفت به حزب توده تعلق داشت، شعار این جبهه یا طیف سوم، نه «ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران» و نه افزایش سهم ایران از درآمد حاصله از نفت بود. شعار مشخص حزب توده «الغاء قرارداد نفت جنوب» بود. مفهوم مخالف این خواست، امتیاز و حقوقی بود که این حزب برای دولت شوروی، در شمال ایران که آنرا حریم اتحاد شوروی تلقی میکرد، قائل بود.

یکی از اساسی ترین موارد اختلاف محمود توکلی با حزب توده، صرف نظر از مواضع سیاسی دیگر که به تفصیل در رساله «تحلیلی بر خط مشی حزب توده ایران» آمده است، مخالفت این حزب با شعار و طرح ملی شدن صنعت نفت و اتخاذ موضعی خصمانه در مقابل مصدق مبتکر آن بود. «... بخاطر دارم او (توکلی) وقتی از زندان آزاد شد به ملاقاتمان می آمد. در آن روزها مسئله ملی شدن صنعت نفت مطرح شده بود. در روزهایی که به ملاقاتمان می آمد، می گفت: مصدق شخصیتی است ملی و ما باید از ملی شدن صنعت حمایت کنیم. حزب توده بیخود الغای قرارداد نفت جنوب را عنوان می کند. حزب توده اشتباه می کند». مرتضی زربخت ص ۱۶۴.

باری در نوشته مختصر حاضر قصد بر آن نیست تا به بررسی و تحلیل و نقد نظرات محمود توکلی پرداخته شود، نخست آنکه بسیاری کسانیکه در این کار بر من ارجحیت دارند و دیگر اینکه همانطور که در یادداشت این نوشته آمده است، این قلم تنها پاس دوستی او را وظیفه دار است و در حد بضاعت ادای دین که به تعبیری پاسخ نارسائی است به تنهائی سیاسی وی. او ایده ای داشت و حرفی که باب روز جنبش آنروز چپ نبود، با اینهمه از گفتن و گفتن دریغ نداشت و از غول تنهائی نیز بیمناک نبود.

تا آنجا که نویسنده این سطور آگاه است و ضامن این آگاهی دوستی و معاشرت و همدلی طولانی است، او (محمود توکلی) نه سازمانی داشت و نه جمع متشکلی. نظری داشت و حرفی که بی وقفه آنرا به ویژه باکسانیکه رغبت به اندیشیدن توأمان منطق و سیاست را داشتند در میان میگذاشت. اما از آنجا که وی در دهه سالهای ۴۰ برای مدتی مدرس درس روانشناسی اجتماعی در داشتکده پلی تکنیک بود، امکان یافت با دانشجویانی حتی خارج از محیط دانشگاه ارتباط یابد و با آنها به تشکیل جلسات غیررسمی گفت و شنود موفق شود. نشانه آشکار تأثیر این روابط و مناسبات را میتوان بویژه درنوشتارهای سیاسی دانشجویان اهل تفکر فارغ التحصیل این دوره دید. تنی چند از دانشجویان مذکور در جنبش چپ نوین ایران جای برجسته و ممتازی یافتند.

نوشته های بازمانده از محمود توکلی شامل رساله ها و مقاله هائiest در مقولات سیاسی و اجتماعی ایران بدان روزگاران که برخی از آنها با معضلات این روزگار مردم ما نیز پیوند میخورد.

در این نوشتارها از آنچه بر زندگی پر فراز و نشیب وی گذشته است (خاطرات) اثری نیست، بلکه نگاهی به آموزه هائiest در تجربه عمل و محک زدن آن با ایدئولوژی و آرمانهایش و البته بر متنی منتقدانه.

در کلام آخر گمان میدارم جای نوشته های این دانشجوی فراری دانشکده افسری تهران در ۶۷ سال قبل و تن به خطر دادن جانکاهش به امید بهروزی مردم ایران در ادبیات جنبش چپ ایران خالی است، باشد تا نیتی خالی از غرض و همتی بلند در هم آمیزد تا این اوراق پراکنده گرد شوند و سامان یابند.

اکنون اجازه فرمائید مختصر حاضر را با نتیجه گیری محمود توکلی از مبحث حاکمیت ملی در رساله «چه باید کرد» وی به پایان برم. در این

رساله میخوانیم: «... هیچ انسان شریف و آزاده به تسلط سیاستهای خارجی بر کشور خود تسلیم نمی شود، خواه این سیاستها دوست ملت ایران تلقی شوند، خواه دشمن. یوغ در هر صورت یوغ است، چه نرم، چه خشن، چه سبک، چه سنگین، تضعیف حاکمیت ملی به هر حال خیانت است». رساله «چه باید کرد» پلی کپی، ص ۹۴، ۱۳۴۰ خورشیدی. همچنین نگاه کنید به: فروزنده فرخی، روزنامه هم میهن، تهران ۳ تیر ۱۳۸۶.

پاریس- اردیبهشت ۱۳۹۱

(۱) شماره افسران و دانشجویان دانشکده افسری که به مدت یکسال در آذربایجان و بویژه کردستان با فرقه دمکرات آذربایجان و کردستان همکاری داشتند و سرانجام به عراق پناهنده شدند. بر اساس دو نوشته بازمانده از افسران نامبرده ۹ نفر بدین شرح بوده است: محمود توکلی، اصغر احسانی، مرتضی زربخت، حمید دباغ زاده، ابولحسن تفرشیان، نیکلا مارکاریان، جواد ارتشیار، علینقی رئیس دانا و محمود تیوای

ر.ک: مرتضی زربخت، خاطرات مرتضی زربخت، گذر از طوفان، بکوشش حمید احمدی، برلن، انجمن مطالعات و تحقیقات تاریخ شفاهی ایران، ۱۳۸۰ خورشیدی

همچنین: ابولحسن تفرشیان: قیام افسران خراسان. تهران، انتشارات اطلس، ۱۳۶۷ خورشیدی، بخش فرقه دمکرات آذربایجان از صفحه ۹۱ به بعد.

(۲) پیشین